



بسم الله الرحمن الرحيم

ترتیب منطقی بحث

تربیت اجتماعی، یکی از ساحت‌های تربیت است. اگر می‌خواستیم ترتیب منطقی را رعایت کنیم، بایستی از تربیت جسمانی و بدنی شروع می‌کردیم؛ ولی از این جهت که به بحث تربیت اجتماعی کمتر پرداخته شده است، بدون رعایت ترتیب منطقی، آن را مقدم کردیم.

مباحث مقدماتی

رابطه اخلاق و تربیت

قبل از این‌که به مباحث تربیت اجتماعی و نگاه فقهی به آن برسیم، باید یک سلسله مقدمات، مورد بحث و بررسی قرار گیرد. برخی از این مقدمات بیان شد و نتیجه آن این نکته مهم بود که اخلاق و تربیت از یک نگاه، دارای یک نقطه اشتراک و یک نقطه افتراق هستند؛ نقطه اشتراک آن وقتی است که اخلاق بخواهد به حوزه خودسازی بپردازد و یا بخواهد به دگرسازی و دگرپردازی توجه کند.

درون‌مایه مکاتب فکری

حتماً در هر مکتب و سیستم فکری‌ای یک سری مبانی و محتوای مشترک وجود دارد که مورد توجه قرار می‌گیرند. وقتی گفته می‌شود که باید خود یا دیگری را بر اساس اصول و ضوابط تربیت اجتماعی اسلام تربیت کنیم، آن مبانی و اهداف و آن محتوای کلی یک امر مشترک است؛ مثل اینکه عزلت بهتر است یا مخالفت؟ اینکه انسان گوشه‌نشین باشد یا در تعامل اجتماعی بیشتر باشد؟ در اخلاق، وقتی انسان می‌خواهد خود را با اسلام تنظیم کند، باید بداند اسلام در اینجا چه می‌گوید؛ همچنین وقتی که می‌خواهد دیگری - مثل فرزند، دوست و یا جامعه - را تربیت کند، باید بداند که در اسلام، اصل بر عزلت است یا مخالفت؛ یا در روابط اجتماعی اصل بر صداقت و صمیمیت است یا قیودی دارد و مسائلی نظیر آن.



ضرورت تبعیت از مبانی

این ضوابط و معیارهایی که در حوزه مبانی و اهداف عمومی اجتماعی - اقتصادی قرار می‌گیرد، همان چیزی است که در جایگاه نخست قرار دارد. حال اگر کسی می‌خواهد آن‌ها را در خودش پیاده کند، باید این روش را دنبال کند. و اگر می‌خواهد در دیگری ایجاد کند، باز هم بایستی از این اصول تبعیت کند.

پس علمی داریم که راجع به اجتماع، سیاست، اقتصاد و ... می‌باشند، که همان نظام اسلامی یا نظام‌های دیگر مکاتب را شکل می‌دهند. این که اسلام، در حوزه اجتماعی، روابط سیاسی و مسائل اقتصادی چه می‌گوید؟ یا در حوزه مسائل فردی، روحی و روان‌شناختی چه نگاه و دیدگاهی دارد؟

نکته پایانی

بعد از تنقیح این مباحث، به این مرحله می‌رسیم که برای خودسازی یا دگرسازی چگونه باید عمل کرد؟ اگر این روند، این‌گونه درست پیش برود، آنگاه می‌توان گفت اینکه تعداد علوم چند تاست، مهم نیست؛ بلکه آنچه اهمیت دارد، محتواست. باید محتوایی را تولید کرد که دیدگاه‌های اسلام را در این ساحت‌ها و قلمروهای مختلف مشخص کند. سپس می‌توان گفت این مطالب، بین اخلاق و تربیت مشترک است و برای پیاده‌سازی آن‌ها چه مسیری را باید طی کرد؟ خیلی وقت‌ها در بعضی مسائل مثل حوزه‌های خاص روانی، روحی، اخلاقی و ...، علم اخلاق هم به مبانی کلی پرداخته است و هم به بخش خودسازی. لذا در عمل وقتی وارد مقوله تربیت می‌شویم، از اخلاق کمک می‌گیریم. این خلاصه‌ای بود از آنچه قبلاً بیان شد.

انواع حوزه‌های اخلاقی

مطلب بعد، بیان چند نکته پیرامون رابطه اخلاق و فقه است. یک تفاوت واضح بین اخلاق و فقه این است که اخلاق دو حوزه دارد: ۱. حوزه صفات، که به آن فضائل و رذائل نیز گفته می‌شود. ۲. حوزه افعال. با ملاحظه کتاب جامع السعادات و سایر کتاب‌های اخلاقی، مشاهده می‌شود بخشی از مباحث این کتاب‌ها، بحث‌هایی مثل کبر، عجب و ... است که جنبه صفاتی دارد. بخشی از مباحث هم مثل غیبت، کذب و ... جنبه رفتاری دارد.



رابطه فقه و اخلاق

وقتی به فقه مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که علی‌الاصول و عمدتاً سروکارش با افعال اختیاری است. در اخلاق از لحاظ موضوع، هم صفات موضوع قرار می‌گیرند و هم رفتارها؛ ولی در فقه بیشتر رفتارها موضوع قرار می‌گیرند. از لحاظ محمول، در اخلاق از حسن و قبح بحث می‌شود و در فقه از احکام خمسسه. آیا حقیقت حسن و قبح، یک امر توصیفی است یا یک امر هنجاری؟ آیا واقعیت دارد یا اعتباری است؟ این‌ها چیزهایی است که باید در جای خود بحث شود. با توجه به این تفاوت و نقشه‌ای که تصویر شده، باید دید که فقه در زمینه بخش‌های دوگانه اخلاق، و همچنین در ارتباط با محمول اخلاقی، چه نسبتی برقرار می‌کند؟

دامنه فقه

فقه که موضوعش رفتارهای اختیاری است، یک عرض عریض دارد. از سوی دیگر هر رفتار اختیاری، حتماً واجد یکی از احکام خمسسه می‌باشد که موضع فقه باید نسبت به آن مشخص شود؛ بنابراین دامنه فقه یک دامنه بسیار وسیع است.

رابطه فقه با حوزه اول اخلاق

طرح یک شبهه

وقتی این فقه را در ارتباط با آن دو قلمروی اخلاق می‌سنجیم، نسبت به قلمروی اول که همان صفات و فضائل و رذائل است، ممکن است گفته شود فقه در اینجا با آن هیچ ارتباطی ندارد؛ زیرا فضائل و رذائل، اوصافی نفسانی است؛ نه اوصاف فعل اختیاری که در فقه بررسی شود. به همین دلیل فقه نباید ارتباطی با فضائل و رذایل برقرار کند؛ زیرا تکلیف فضائل و رذائل مشخص است و باید در همان حوزه اخلاق باقی بماند. این یک نگاه است.

دفع شبهه

در جواب می‌گوییم: درست است که فضائل و رذائل، اوصاف روحی‌اند نه رفتاری که بخواهند مستقیم در فقه وارد شوند؛ اما سؤال اصلی این است که آیا این اوصاف روحی و روانی و این فضائل و رذائل، در اکتساب و اجتنابشان - به



همان تعبیری که در اخلاق آمده - اختیاری‌اند یا خیر؟ در جواب می‌گوییم: بله، خیلی وقت‌ها این‌گونه است و این فضائل و رذائل را می‌توان اکتساب کرد و یا از آن‌ها اجتناب نمود؛ به عبارت دیگر از یک طرف، اکتساب و اجتناب به آن‌ها تعلق می‌گیرد و از طرف دیگر، اکتساب و اجتناب، یک فعل اختیاری هستند؛ پس نتیجه می‌گیریم که فقه در حوزه اخلاق صفاتی - یعنی اخلاق روحی - هم وارد می‌شود. بر این اساس این قسم از فقه را می‌توان «فقه‌الاخلاق» نامید.

نحوه ارتباط فقه با این حوزه

اگرچه این صفات - فضائل و رذائل - نمی‌تواند مستقیم در حوزه فقه بیاید، اما می‌تواند اکتساب و اجتناب شود؛ در نتیجه فعل اختیاری به آن‌ها تعلق می‌گیرد. به عبارت دیگر می‌توان کذب و عجب را از خود دور کرد و توکل و اخلاص را در خود ایجاد کرد. همین به دست آوردن و اجتناب کردن، فعل اختیاری ماست که گاهی جوانحی است و گاهی جوارحی؛ یعنی گاهی با تأملات درونی می‌توان این صفات را ایجاد کرد یا از خود زدود و گاهی با فعالیت‌ها و اقدامات عملی.

خلاصه شبهه مذکور و دفع آن

بحث سر این است که باید دامنه فقه را وسیع‌تر کرد و بخش‌هایی را که مغفول واقع شده است را با روش‌شناسی و متدولوژی کنکاش کرد و پیش برد. پس در حوزه اول اخلاق که فضائل و رذائل باشد، ابتدا ممکن است گفته شود که این حوزه از دایره فقه خارج است؛ زیرا فضائل و رذائل پدیده‌هایی نفسانی و روانی هستند؛ در حالی که فقه، سروکارش با افعال اختیاری مکلف است و لذا رابطه‌ای میان آن دو وجود ندارد.

جواب این است که ارتباط بین آن دو وجود دارد. به این بیان که اگرچه صفاتی چون کبر و توکل و عجب به عنوان یک پدیده نفسانی و روانی، به‌طور مستقیم در فقه مورد بحث قرار نمی‌گیرند، ولی چون متعلق فعل اختیاری واقع می‌شوند - یعنی اکتساب و اجتناب می‌شوند، چه به صورت جوارحی و چه به صورت جوارحی - به عنوان موضوع فقه قرار می‌گیرند.

نتیجه‌گیری

بنابراین می‌توان گفت همه آنچه در بخش اول در حوزه اخلاق وجود دارد - یعنی فضائل و رذائل - به دلیل این مقدمات، با واسطه در دایره فقه داخل شده و مورد بحث قرار می‌گیرند. پس همان‌طور که فقه - به عنوان مثال - در

وسائل مرحوم صاحب وسائل توجه به مسائل فقهی دارد، در اینجا هم باید یک فقه با عنوان «فقه الصفات» یا «فقه الفضائل و الرذائل» داشته باشیم. منظور از فقه الفضائل و الرذائل این است که فضائل و رذائل مورد بحث در اخلاق، از یک جهت قابل اکتساب یا اجتناب است و از جهت دیگر اکتساب و اجتناب کردن، فعل اختیاری است؛ بنابراین یک باب فقهی مورد نیاز است که آن را «فقه الاخلاق» نامیدیم.

وجه تسمیه به «فقه الصفات»

همچنین می توان این باب فقهی را «فقه الصفات» هم نامید؛ به این معنا که حکم اکتساب و اجتناب از صفات روحی را مورد بحث قرار می دهد. به عنوان مثال بررسی می کند که محبت یا توکل بر خدا که صفاتی نفسانی هستند، چه مقدار واجب و چه مقدار مستحب می باشند. پس فقه می تواند از حیث اکتساب و اجتناب این صفات، داوری کند. این خود یک باب فقهی می شود که مربوط به حوزه صفات - فضائل و رذائل - است.

رابطه فقه با حوزه دوم اخلاق

همان طور که بیان شد، اخلاق دو حوزه دارد: حوزه صفات و حوزه رفتارها. حوزه صفات از حیث این که خوبی و بدی و آثار و مضرات صفات را تشریح می کند، یک بحث اخلاقی است؛ ولی وقتی سخن از آن به میان آمد که اکتساب و اجتناب این صفات، کدام حکم از احکام خمس را دارد، وارد حیطه فقه می شود و در آنجا مورد بحث قرار می گیرد.

نحوه ارتباط فقه با این حوزه

بخش و محور دوم اخلاق، افعال و رفتارها بودند. این بخش واضح است که باید تماماً با نگاه فقهی مورد بحث قرار گیرد. در اخلاق از جهت حسن و قبح بحث می شوند؛ ولی بالاخره همه این رفتارها، افعال اختیاری هستند و کل فعل الاختیاری له حکم من الاحکام الخمسه؛ لکل واقعه حکم، که این قاعده را نیز ثابت کردیم و از قضایایی است که قیاساتها معها؛ چرا که واضح است و برهان عقلی نیز وجود دارد که هر رفتاری در منطق دینی، یکی از پنج حکم را داراست. بنابراین بخش دوم اخلاق، بدون واسطه و مستقیم در فقه مورد بحث قرار می گیرد.

بنا بر آنچه گفته شد، بخش اول اخلاق به صورت مستقیم موضوع فقه واقع نمی شود؛ ولی با توجه به این که اکتساب و اجتناب اختیاری است، در حیطه فقه داخل شده و فقه الصفات را شکل می دهد. و اما بخش دوم اخلاق، وقتی همه

افعال اختیاری باشد، می‌تواند در اخلاق مورد بحث واقع شود؛ همچنین فقیه این حق را دارد که از زاویه احکام خمسسه، این افعال را مورد بررسی قرار دهد.

جایگاه این حوزه در فقه

البته این رفتارهایی که در اخلاق آمده است، نمی‌توان گفت همه را در یک باب فقهی می‌گذاریم؛ زیرا رفتارهای اخلاقی دامنه وسیعی دارند و بخش زیادی از آن‌ها در ابواب فقهی موجود مثل نکاح، قضا، اطعمه و اشربه، مکاسب و ... جا می‌گیرند. تنها بخشی از آن‌ها باقی می‌ماند که نیاز به تأملات بیشتری دارد. اگرچه ممکن است سرنخی از آن‌ها نیز در همین ابواب فقهی موجود، وجود داشته باشد. به عنوان مثال در مورد رفتارهایی همچون غیبت کردن یا گوش دادن به غنا، اصل اینکه خوب است یا بد و اینکه حکمش چیست، باید در فقه جواب داده شود. فقه به دلیل نداشتن یک چهارچوب جامع، در باب مکاسب - به عنوان مثال - به چنین موضوعاتی - غیبت و غنا - بر می‌خورد و چون موضوعات مهمی هستند، مجبور است از آن‌ها بحث کند. لذا ابواب فقه نیاز به تصفیه دارند. نتیجه‌اش این است که حجم مکاسب محرمه، بسیار کم‌تر از این خواهد شد. بخش قابل توجهی از کتاب مکاسب محرمه شامل بحث‌هایی است که در اخلاق بوده و اکنون در فقه بحث شده است، یا مباحثی که حتی در اخلاق هم نبوده و جایگاه منقحی در ابواب فقهی نداشته است؛ ولی فقه خود به صورت مستقیم و استطراداً به آن پرداخته است. مثل سلام کردن که بحث فقهی مهمی دارد؛ در حالی که جایگاهی در فقه ما ندارد و به مناسبت مبطلات نماز از آن بحث شده است. در حالی که سلام، یک بحث مهم فقهی است و باید جایگاه مشخصی در فقه داشته باشد. از این جهت است که در این سال‌ها تلاش کرده‌ایم تا فقه را نظام‌مندتر کرده، بسط دهیم تا به حوزه‌هایی که ورود پیدا نکرده است، ورود پیدا کند و حوزه‌هایی که به آن‌ها ورود پیدا کرده است، سامان پیدا کند.

بنابراین بخش دوم اخلاق - رفتارهای اخلاقی - همان رفتارها و آداب و سلوک اجتماعی است که جایگاهی در فقه ندارد؛ به عبارت دیگر در فقه به بایی نیاز داریم که مربوط به رفتار اجتماعی باشد. بخشی از این روابط اجتماعی، روابط خاص اجتماعی مثل پدر، مادر و ... است و در جاهایی روابط عمومی اجتماعی می‌باشد.

نگاه صاحب وسائل به مسئله

این یکی از جاهایی است که مرحوم صاحب وسائل با ذهن تیز خود به این مباحث، نگاه فقهی کرده است. به عنوان مثال ایشان در کتاب «جهاد النفس» به این نکته توجه نموده و به فضائل و رذائل نگاه فقهی کرده‌اند. همان‌طور که در



این کتاب، به بخش اول اخلاق توجه نموده، در کتاب «العشرة» بخش رفتارهای اجتماعی عمومی و معاشرتی را مورد توجه قرار داده است. اگر به وسائل نگاهی بیندازیم، در عناوینش آمده هذا واجب، حرام، مستحب، مکروه؛ یعنی نگاه، نگاه فقهی است. اگرچه جایی در فقه متعارف ما پیدا نکرده، ولی باید پیدا کند.

ویژگی های فقه شیعی

فقه ما فقهی فعال، پویا و مطابق با زمان است. البته یک ضوابط شرعی و الهی نیز بر آن حاکم است که باید به آن نیز توجه کرد. این طور نیست که فقه دست و پا را ببندد؛ بلکه خیلی چیزها را باز کرده، تکلیفها را مشخص می کند. این دو حوزه اخلاق بود که فقه در آنها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ورود پیدا کرده است. بعضی از مسائل این دو حوزه، در ابواب فقهی موجود داخل شده است؛ ولی ابواب جدیدی همچون باب صفات، فقه اخلاقی صفات، و فقه روابط اجتماعی یا معاشرت و امثال آنها را هم باید پایه ریزی کرد.

وظایف اخلاق

مطلب دیگری که بسیار مهم است و باید به آن توجه کرد، این است که اخلاق چه کارهایی انجام می دهد؟ یعنی معمول اخلاقی یا داوری های اخلاق چیست؟ صرف نظر از مباحث مربوط به فلسفه اخلاق و حسن و قبح، اخلاق سه کار اصلی را انجام می دهد؛ یکی این که تحلیل می کند و می گوید این یعنی چه؟ علت، عامل و نتیجه چیست؟ مضار و منافعش چیست؟ این یک کار تحلیلی بنیادی است که اخلاق انجام می دهد. دوم این که اخلاق بر این اساس، حسن و قبح به معنای زیبایی و عدم زیبایی و جمال و عدم جمال را بیان می کند. به عنوان مثال بیان می کند این صفت برای انسان زیباست یا نه. این زیبایی و عدم زیبایی به معنای اخلاقی اش چیست؟ فعلاً قصد ورود به این بحث را نداریم. سوم این که توصیه های رفتاری هم می کند؛ یعنی اخلاق هم مانند فقه، وقتی از حسن و قبح سخن می گوید، حسن و قبح اخلاقی را به منزله احکام شرعی در نظر می گیرد که پنج تاست؛ یعنی همان طور که ما در فقه پنج حکم داریم، در اخلاق نیز چنین است. نه این که در اخلاق یا حسن باشد، یا قبیح و یا تساوی؛ بلکه حسن و قبح هم درجات دارد. درجات آن تقریباً همان پنج مرتبه ای است که در احکام، وجوب، استحباب، حرمت، کراهت و اباحه نامیده می شوند.



منطقه الفراغ

خیلی از چیزهایی که اخلاق به آن نمی‌پردازد، در واقع همان منطقه الفراغ اخلاق است؛ یعنی از نظر اخلاق، ملاک حسن و قبح در آنجا نیست. البته کمتر به این قسمت پرداخته شده است. به عبارت دیگر از آنهایی سخن به میان آمده که حسن و قبح دارند. آنهایی که گفته نشده، یعنی آزاد است.

طرح یک سؤال

حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر کسی دین نداشته باشد و ملتزم به شریعتی نباشد، به اخلاق مراجعه می‌کند، ولی برای کسی که ملتزم به شریعت است، این اخلاق و فقه برای چیست؟ اصلاً با فرض وجود فقه، آیا نیازی به اخلاق است؟ این دو دستگاه چه نسبتی با هم دارند؟

جواب سؤال

در پاسخ گفته شده است که فقه نمی‌تواند صفات و روحیات انسان را تحلیل و خوبی و بدی آن‌ها را مشخص کند. بلکه این اخلاق است که به تحلیل و تشخیص حسن و قبح صفات می‌پردازد؛ یعنی کاری که فقه به صورت مستقیم نمی‌تواند آن را انجام دهد. این حوزه خاصی است که اختصاص به اخلاق دارد و کار فقه نیست. اما وقتی به حیطه اکتساب و اجتناب این صفات وارد می‌شویم، یا آنجایی که مربوط به محور دوم اخلاق یعنی رفتارها است، وضعیت متفاوت است. در موضع اول حسن و قبح صفات مورد بحث بود و در موضع دوم حکم شرعی آن‌ها. سخن ما این است که صفات بما هی صفات و نیز تشخیص حسن و قبح را داخل در محدوده خاص اخلاق می‌دانیم و در رفتارها نیز تشخیص‌های عقلی اخلاق را می‌پذیریم. یعنی با قطع نظر از شرع، عقل می‌گوید این خوب است و آن بد.

اقسام تشخیص اخلاق

باید توجه داشت تشخیص‌های اخلاق که بیانگر حسن و قبح است، دو قسم می‌باشد: یا حسن و قبح عقلی و قطعی است و یا حسن و قبح ظنی و عرفی. اینجاست که اخلاق شرعی از اخلاق غیرشرعی جدا می‌شود.

رابطه فقه با قسم اول

در هر جا که اخلاق تشخیص حسن و قبح را به شکل عقلی و قطعی بر عهده دارد، این خود جزو مقدمات فقه و مصداق قاعده «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» می‌شود. اگر عقل به صورت قطعی گفت که حسادت یا ظلم بد است، این تشخیص قطعی خود جزو مقدمات و مبادی فقه می‌شود. فقه می‌گوید عقل قطعی این را گفت و کلما حکم به العقل حکم به الشرع؛ در نتیجه حکم، فقهی می‌شود. بنابراین اخلاق ابتدا حسن و قبح صفات را تشخیص می‌دهد و سپس به تبع آن تشخیص، توصیه قطعی به اکتساب یا اجتناب می‌کند. بنابراین حکم عقلی قطعی، وظیفه اخلاق است. حکمی که از مبادی فقه محسوب شده و مصداق قاعده ملازمه در فقه به شمار می‌آید. خیلی از چیزهایی که داخل در مصادیق قاعده ملازمه می‌شود، حکم فقهی از آن متولد می‌گردد.

رابطه فقه با قسم دوم

اما اگر تشخیص‌های اخلاق مثل خیلی از تشخیص‌های عرفی رایج در دنیا - مثل این که از نظر اخلاقی، زن نباید حجاب داشته باشد و اخلاقیاتی از این نوع که گاهی مطابق با شرع و گاهی غیر مطابق با شرع است - ظنی باشد، در اینجا اخلاق عرفی از اخلاق شرعی جدا می‌شود. نه می‌توان آن‌ها را از نظر اخلاقی ارزش تلقی کرد و نه می‌توان آن‌ها را جزو مبادی مؤثر در فقه برشمرد. در این صورت در هر موردی باید به شرع مراجعه کرد؛ یعنی باید به متون دینی و نقلی مراجعه کرد و دید آیا آن را نفی می‌کنند یا می‌پذیرند یا سعه و ضیق می‌دهند. در اینجا تشخیص‌دهنده، نقل است و باید ببینیم شرع چه می‌گوید.

نتیجه‌گیری

لذا با قطع نظر از دین، اگر اخلاق عرفی در هر دو حوزه صفات و افعال دارای قضاوت‌های قطعی بین باشد، این حکم عقلی قطعی، مبنای فقه می‌شود؛ یعنی فقها از این اخلاق استفاده می‌کنند. در اینجا اخلاق در عرض فقه نیست، بلکه در طول آن است؛ یعنی احکام قطعی به کمک فقه می‌آید. ولی محور احکام ظنی و استحسانات، ارزشی ندارد. بلکه بایستی ابتدا به دین عرضه شده و سپس اعتبار یا عدم اعتبارش روشن گردد.

انواع اخلاق از نگاه علمی و رابطه‌اش با فقه

در علوم انسانی از انواع اخلاق مثل اخلاق پزشکی و ... در غرب سخن می‌گویند. از بین آن‌ها هر آنچه به مستقلات عقلیه برگردد، فقه ما که ناظر به اخلاق است نیز آن را می‌پذیرد و هر آنچه به مستقلات عقلیه برنگردد، باید به عنوان یک موضوع به دین عرضه شود.

جمع‌بندی

بنابراین فقه باید گسترش پیدا کرده و بخش‌های اخلاقی را در برگیرد. البته نمی‌گوییم جای اخلاق را می‌گیرد؛ ولی باید فقهایی باشند که آن‌ها را پوشش دهند. اخلاق کار خود را می‌کند و فقه کار خود را. اگر در حوزه مستقلات عقلی باشد، فقه از اخلاق کمک می‌گیرد و با قاعده ملازمه، دلیل فقهی درست می‌کند. در غیر این صورت بیشتر به عنوان یک موضوع می‌توان از آن استفاده کرد. در این صورت حکم اخلاقی، حکم نهایی نیست. ممکن است در اروپا چیزهایی به عنوان یک ارزش اخلاقی، خیلی جا افتاده باشد، در حالی که ولی هیچ حکم عقلی مستقلی در رابطه با آن وجود نداشته باشد. این‌گونه احکام اخلاقی نه ارزش دارد و نه می‌تواند مبنای احکام فقهی قرار بگیرد. بلکه همه آن‌ها باید به اصول و قواعد شرعی عرضه شود.

نکته دیگر این است که خیلی وقت‌ها شرع و متون دینی ما به اخلاق در تشخیص حسن و قبح کمک می‌کنند. در روایات ما درباره بسیاری از اوصاف و چیزهایی که احیاناً بر عقل مخفی است، سخن گفته شده و شرع از آن پرده برداشته است. در اینجا است که نقل در حوزه تحلیل، علل، عوامل و حسن و قبح که ممکن است عقل ما به تنهایی نتواند آن واقعیت‌ها را کشف کند، به کمک عقل می‌آید.

حکم عقلی اگر مستقل است، باید همه جوانبش را روشن کند. ولی متأسفانه در این قسمت ضعف وجود دارد؛ یعنی اخلاق ما یک اخلاق اجتهادی نیست. بلکه همان اخلاق یونانی است که کمی دستکاری شده است. هیچ‌وقت یک حرکت اجتهادی در حوزه اخلاق وجود نداشته است؛ همان‌طور که فقه ما نیز در حوزه‌های اخلاقی خود را کنار کشیده است. از این جهت است که بعضی موضوعات بسیار مهم وجود دارد که اخلاق آن‌ها را مورد بررسی و حل و فصل قرار نداده است و فقه نیز وقتی بی‌توجهی اخلاق را مشاهده کرده، خیلی وارد این موضوعات نشده است.